

زندگانی و شخصیت ملک الشعراء فتحعلی خان صبا

تبریزی الاصل و کاشانی المولد و المسکن

ملک الشعراء فتحعلی خان متخلص بصبا از سخنوران شهیر و قصیده سرایان بی نظیر دوره فتحعلی شاه قاجار است، مردی صاحب کمال و خوش قریحه و سریع الانتقال بود قدرت طبع و جودت ذهن این استاد هنرمند را اغلب مورخین و تذکره نویسان نوشته و ستوده اند. شعر او ادبا در محضر این استاد یگانه و سخن سنج فرزانه در صف نعال بهمدیگر سبقت می جستند. کوکب درخشنده انجمن شعر و ادب بل آفتاب آسمان سخن بود و قصاید شیرین و چکامه های دلنشین او معروف است. در نظر بعضیها شاهنشاه نامه اش تالی شاهنامه فردوسی و خداوند نامه اش نظیر اسکندر نامه نظامی است. اصل این گوهر پاک از خاک تبریز است. در عهد سلاطین صفویه و بعضی از مورخین نوشته اند که در زمان کریمخان زند اجداد و نیاکانش از آذربایجان بعراق رفته متوطن شدند. صبادر کاشان متولد شد و از این جهت به کاشی معروف است لیکن تبریزی الاصل و آذربایجانی بودن وی مسلم است. اغلب دانشمندان و مورخین تبریزی بودن صبا را در مقالات و نوشته های خود متذکر شده اند جهت اثبات این ادعا شده ای از آنها را بنظر قارئین محترم میرسانیم.

قدیمترین ماخذ و مدارک در این باب همانا کتاب (ریاض الجنة) (۱) تالیف

۱ - ریاض الجنة تالیف میرزا حسن زنوزی الاصل و خوئی المسکن خلف الصدق میرزا عبدالرسول متخلص بقنا از سادات حسینی است که در شعر فانی تخلص می کرد
بقیه در صفحه بعد

مورخ شهیر میرزا حسن زنوزی متخلص بغانی است که خود معاصر و اغلب مصاحب فتحعلی خان صبا بود چنانچه در ریاض الجنة در هر جا که بوی اشاره نموده (آقا فتحعلی تبریزی) نوشته مثلا در جایی نوشته (آقا فتحعلی تبریزی این اشعار را در لغز کتاب گفته) جای دیگر نوشته (آقا فتحعلی تبریزی این قصیده را در تعریف شهر خوی سروده است) و امثال این قبیل اشارات بنام و محل وی در این کتاب بسیار است مخصوصاً در روضه پنجم از ریاض الجنة در ذکر حالات شعرای عرب و عجم در حق فتحعلی خان صبا چنین نوشته «صبا اسمش فتحعلی خان ملک الشعراي سلطان عصر فتحعلی شاه قاجار است، قصاید رنگین و طبع شیرین دارد بسیار صاحب کمال و مبادی آداب و سریع الفکر و خوش صحبت است، مکرر صحبتش در دار السلطنه تهران اتفاق افتاده اصلاًش از خاک تبریز است و در عهد

و در سنه ۱۱۷۲ در بلده خوی متولد شد در اوایل از میرزا محمد شفیع دهخوارقمانی کسب علوم نموده سپس در خدمت میرزا عبدالنبی طهرانی علوم ادبی و ریاضی و عربی را تحصیل کرده در سنه ۱۱۹۵ بقبات مشرف و از آقا محمد بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی کسب سایر علوم ادبی و دینی نموده پس از آن بخوی مراجعت نموده حسب الامر حسین قلیخان دلبلی کتاب بحر العلوم و ریاض الجنة را تألیف کرده، ریاض الجنة اوفی الواقع بدو ترجمه دایرة المعارف است مشتمل بر يك مقدمه و هشت روضه است: روضه اول در ذکر حالات حضرت رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام است. روضه دوم در ذکر نفوس خبیثه است مانند شیطان و امثال آنها. روضه سوم در ایجاد عالم و عموم موجودات. روضه چهارم در ذکر حالات علما و مورخین و حکما و عرفا. روضه پنجم در ذکر حالات شعرای عرب و عجم. روضه ششم در ذکر حالات ملوک و سلاطین. روضه هفتم در ذکر حالات وزراء و امراء. روضه هشتم در ذکر بعضی از فواید متفرقه و نوادر و مطالبیه می باشد. این کتاب ۱۱۴۰ صفحه و هر صفحه ۴۸ سطر است نسخه بسیار نفیسی از این کتاب در کتابخانه اخوی مکرم حاج محمد آقا نخبجوانی هست.

سلاطین صفویه اجدادش از تبریز به عراق رفته متوطن شدند قصیده طولانی دارد که تفریش لغزیست با اسم کتاب و آخرش در مدح آنجناب ولایت ماب است که در روضه اولی گذشت. دانشمند محترم دکتر رضاز زاده شفق در کتاب تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳۹۳ در شرح حال محمودخان ملك الشعراء نیرة فتحعلی خان صبا آذر بایجانی بودن این خاندان را اشاره نموده و چنین نوشته است محمودخان زادگاهش کاشان است ولی خانواده اش منسوب بآذربایجان بوده و در زمان زندیان به عراق انتقال نموده است پدرش محمد حسین خان عندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند و در زمان فتحعلی شاه مقام ملك الشعراء را داشتند، عندلیب تازمان ناصرالدین شاه همین لقب را دارا بود الخ

بعضی از مورخین نوشته اند که فتحعلی خان صبا از طایفه دنابله آذربایجان است چنانچه در مجله مهر شماره ۱۱ فروردین ماه ۱۳۱۳ در شرح حال محمودخان ملك الشعراء باین قضیه اشاره نموده چنین نوشته است: خانواده محمودخان تا چند پشت شعرای نامی ایران بوده اند جدش فتحعلی خان صبا ملك الشعراء در بار فتحعلی شاه و سراینده آن قصاید معروف و شاهنشاه نامه و خداوند نامه و عبرت نامه و گلشن صبا بود که نزدیک بصد هزار بیت شعر سروده سخن را بمنتهای فصاحت رسانده است. این خاندان اصلاً دنبلی و از اهالی آذربایجان بودند در اواخر دوره زند در عراق ساکن شدند. پس از مرگ فتحعلی خان پسرش محمد حسین خان متخلص به عندلیب جانشین پدر شد و مدتی ملك الشعراء در بار فتحعلی شاه و محمدشاه بود در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در گذشت و پسرش محمودخان بجای پدر نشست الخ فاضل محترم علی قویم نیز در مجله دانش شماره ۱۰-۱۱ سال ۱۳۲۸ در شرح حال محمود خان ملك الشعراء و جد وی فتحعلی خان صبا نسبت این خاندان را به آذربایجان داده است همچنین مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب المآثر والاثار در شرح حال محمودخان ملك الشعراء اصل این خاندان را از طایفه دنبلی آذربایجان

نوشته است بالجمله هیچ شکی نیست که فتحعلی خان صبا از اهل آذربایجان بوده تبریزی الاصل و کاشانی المولدو المسکن است، حسب و نسب وی بقلم دانشمند محترم ملك الشعراء بهار در مقدمهٔ کلاشن صبا (۱) که در تهران چاپ شده چنین مسطور است فتحعلی خان متخلص بصبا و ملقب بملك الشعراء املا از مردم آذر-بایجان و از خاندان امرای دنبلی است و سلسله آن مرحوم بدین طریق است: فتحعلی خان بن آقا محمد بن امیر فاضل بیک بن امیر شریف بیک بن امیر غیاث بیک صه بهسی و یک پشت به یحیی بن خالد برمکی میرسد (۲) وی از خاندان امرای دنبلی است که مدتها در آذربایجان و حدود خوی و مراغه بامارت و حکومت و سرحداری گاهی مستقل و گاه دست نشانده پادشاهان زند و قاجار مشغول بوده اند و دارای تاریخی هستند که از سنه ۷۴۲ تا زمان دولت قاجار برشتهٔ تحریر کشیده شده و آن نسخه امروز در تهران نزدیکی از شاهزاده گان قاجار موجود است خانواده فتحعلی خان از فترات دورهٔ نادر و کریمخان بکاشان افتاده و برادر بزرگترش میرزا محمدعلی خان پدر میرزا محمدحسن خان ملك الشعراء متخلص بنطاق وزیر لطفعلی خان زند بوده و پس از انقراض خاندان زندیه دستگیر و مورد عتاب خطاب آقا محمد خان قاجار قرار گرفت و او را بجرم اینکه از قول لطفعلی خان نامه‌ای ناهموار با آقا محمدخان نوشته بود و انکار نکرد کشتند. فتحعلی خاق قبل از آنکه چراغ زندیه خاموش و آفتاب دوات قاجاریه بالا گیرد بمداحی لطفعلی خان و سایر امرای زندیه مشغول بود و بعد از واقعه برادر متواری و دربدر گشته و درست معلوم نیست

(۱) کلاشن صبا از تالیفات فتحعلی خان صبا و مرتبه در تهران چاپ شده دفعه اول ۱۳۰۸ شمسی و دفعه دوم ۱۳۱۳ شمسی در نصیحت فرزندان خود و بعضی حکایات و در آیات بشکل بوستان سمدی سروده است اولش اینست (بنام خداوند هوش آفرین دو گوش نصیحت نیوش آفرین که بی چشم و گوش است و زو چشم و گوش یکی راست بین و یکی حق نیوش)

(۲) نقل از نسبت نامه سپهرتانی منقول از کتابخانهٔ دولتی و از شرحی که در

عبدالرحیم کلانتر کاشانی در مرآة القاشان رقم کرده است

چه بروی گذشته تا در ایامی که فتحعلی شاه بلقب جهانبانی ملقب و از طرف آقا محمدخان فرمانفرمای فارس بود فتحعلی خان صبا در فارس بجهانبانی نزدیک شده و نظر بدانکه فتحعلی شاه خود شاعر و باسواد و طبعاً مردی ملایم و از ظلمی که شاه باین خانواده کرده نیز متأثر بود به تربیت و نگاهداری صبا پرداخته بالاخره در سنه ۱۲۱۲ در جلوس فتحعلی شاه صبا قصیده‌غرائی که مطالعه‌اش اینست (دو آفتاب کزان تازه شد زمین وزمان) (یکی بکاخ حمل شد یکی بکاخ کیان) ساخته و بلقب ملك الشعرائی و التزام رکاب سلطانی نایل آمده سال ولادت وی به تحقیق معلوم نیست ولی نظر باینکه در مقدمه برخی از نسخه های گلشن صبا و تمام نسخ شهنشاه نامه خود را چهل پنج ساله میخواند و از طرفی هم معتمدالدوله میگوید صبا در سفری که فتحعلی شاه به آذربایجان کرده ملتزم رکاب بود و داستانهای آن جنگها را بنظم آورده بعرض رسانید و مورد قبول واقع امر شد که تاریخ قاجاریه را از ابتدا تا انتها بنظم آورد و او بنظم شاهنشاه نامه پرداخت، و نیز میدانیم که سفر فتحعلی شاه به آذربایجان و استقرار اردوی او در چمن اوچان در سنه ۱۲۴۲ بوده و مراجعتش از آن سفر در آخر همان سال بوقوع پیوسته، پس صبا در این سال چهل و پنجساله بوده و ناگزیر ولادتش در سنین ۱۱۷۹ صورت گرفته. فوت او هم بنقل مجمع الفصحا در سنه ۱۲۳۸ روی داده پس صبا در سن شصت و یا پنجاه نه سالگی بدرود حیات گفته است الخ بالجملة مقام فتحعلی خان صبا در دربار فتحعلی شاه رفته رفته بالاتر شد و اغلب اوقات در مسافرتها ملتزم رکاب همایونی بود و چکامه های نغز و اشعار پر مغز در حق آن شهریار معظم بنظم آورد. غیر از عنوان ملك الشعرائی بلقب احتساب الممالکی نیز ملقب بود و چندین سال فرمانداری قم و کاشان بکف کفایت وی محول بود. قریب یکصد سال لقب ملك الشعرائی نسلا به نسل تا زمان وفات محمودخان ملك الشعراء (سال ۱۳۱۱ قمری) در این خاندان باقی مانده و نوشته اند وقتی به کلید داری

آستانه حضرت معصومه در قم نیز منسوب شده. خاندان صبا خاندان علم و ادب و شعر و هنر بود، پس از مرگ صبا لقب ملك الشعرائی در بار را به پسر مهینش محمد حسین خان عندلیب دادند و عندلیب آن شاخسار فصاحت و بلاغت تا اوایل ناصرالدین شاه ملك الشعراء در بار ناصرالدین شاه بود، در اوایل ناصرالدین شاه که عندلیب در گذشت ملك الشعرائی در بار را به پسرش محمود خان دادند، محمود خان در علم و ادب و فصاحت و بلاغت و نظم و نثر بدرجه کمال رسید از هر دانش و هنر بهره ای اندوخت در علوم عربی و ادبی و تاریخ نیز احاطه کامل داشت، از ریاضیات و هیئت و نجوم نیز بی بهره نبود، در صنایع مستظرفه از قبیل حسن خط و نقاشی و هیکل تراشی و منبت کاری نیز دست داشت، نستعلیق و شکسته را خوب مینوشت، از شطرنج و موسیقی نیز بهره کافی داشت چندین فقره از نمونه های نقاشی آن استاد در کاخ گلستان موجود است. فتحعلی خان صبا بر گزیده این خاندان نادره دوران و فردوسی زمان فتحعلی شاه بود، شعر را بسبک پیشینان و شیوه استادان باستان می سرود در سایه تشویق آن پادشاه شعر دوست بمقامات بلند رسید اشعار بسیار و چکامه های بیشماری سروده، شهنشاه نامه اش در ذکر اجداد فتحعلی شاه قاجار و کیفیت جنگها و فتوحات و حکایات منسوب بدوره فتحعلی شاه است، تقریباً چهل هزار بیت است که بسبک فردوسی گفته، خداوند نامه اش تخمیناً بیست پنج هزار بیت است که در منقبت و احوال حضرت رسول اکرم صلی اله علیه واله و سلم از بعثت و نبوت آنحضرت تا غزوات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برشته نظم کشیده یوسف زلیخایش در حدود ده هزار بیت است که نسخه آن در حال حیات آن مرحوم ازین رفته، کتاب گلشن صبا و عبرت نامه اش با قصیده و غزل و رباعی و قطعات و نصایح بسیاق بوستان سعدی تقریباً سی هزار بیت میشود، مجموع اشعار صبا را تا سیصد هزار بیت نوشته اند. عبدالرزاق بیک دنبلی متخلص به مفتون که با مرحوم صبا معاصر بود. در میان شعرا صبا را پس از فردوسی در درجه اول قرار

داده و چنین گفته است

سخن سنج پیشینه دانای طوس بیار است روی سخن چون عروس
 زشهنامه اش رسم سحر آشکار جهان از کلامش چو خرم بهار
 پس از وی صبا در سخن پادشاست که چشم سخن از صبا در ضیاست

محمود میرزای قاجار پسر ششم فتحعلی شاه که تعلیم و تربیت وی بامر فتحعلی شاه بعده فتحعلی خان صبا محول بود در سفینه الحمود که تذکره ای مفصل از شعرای دوره فتحعلی شاه است در حق استاد خود صبا چنین قلم فرسایی کرده «صبا آفتاب ملک سخن و زیب انجمن شعراست، مهتر و بهتر موزونان سلف و خلف و استادان روزگار باستادیش معترف، درجه سخن را نه بجائی نهاده است که دست دیگری باو تواند رسید و پایه نظم را نه چندان بالا برده که به تصور یا خیال مثالش را توان در لوح خاطر کشید امروز در عراق متانت طبعش طاق، اگر انصافی باشد حکم مسلمتیش با آفاق رود، وقتی جمعی را در طبع این استاد توانا بقصیده با انوری که سر آمد قصیده سرایان است و در بحر تقارب با فردوسی که خداوند کلام مصدق و ممیز قرار دادند اشهد بالله و کفی بالله شهیدانه از روی اغماض و نه از در لاف نه آنم مقصود که با وجود نوکری این آستان بر آن مزبیتی بخشم و نچنانم منظور که با طریق عبودیتش تهاون و رزم و از در خلاف باشم اگر چه انوری در مراتب حکمت و نجوم ازین قادر و اعلم و فردوسی در مراتب علوم از جناب این بابره تر اما این سخن را سخندان مرهج و صاحب فن آگاه که ادای مضمون و متانت کلام و نکات شعری هیچ کاری بکار هیئت و نجوم و دخلی بعلم و علوم ندارد، بالجمله مرا اعتقاد اینست که بامروز که سال اندر هزار و دوست و چهل است در قصیده و بحر تقارب و سایر ادای مضمون اگر افزون بر جمله شعرا نباشد از هیچیک کمتر نخواهد بود

و بالقطع نظم دلکش این پیش از آنهاست سبحان الله این هم از طالع این

دولت خداداد است تا با امروز هیچ گوشی نشنیده و هیچ عقلی باور نکرده که استادی باین قادری و سخنی باین تمامی و باین افزونی بود از غرائب رحمة الله علیه، در بعضی از صنایع و بدایع نیز استاد بود در نقاشی بسیار صاحب و قوف و شیرین قام بود يك چند بامر پادشاهی حاکم کاشان بود و چندی هم کلید داری حضرت معصومه با او بود، در هنگام رجوع شهنشاه نامه و حکم با تمام آن همان قراردادی که سلطان محمود با فردوسی دادی و عاقبت وفانکرده آنرا ادا نمود این پادشاه قدر دان همان رادر باره این مالک ملک سخن و خسرو شهر بند کلام انعام داشتی، از طرف ظل الهی در آغاز خورد سالی پرستاری من موکول بآن جناب بود چنانکه خود در کشف احوال اشاره باین کند آن احوال تحریر گردید تا روشن شود چند بیتی از گفته صبا در مدح محمود میرزای قاجار نوشته میشود

ششم شاه محمود گوهر فروز	روانش به تن آتش هوش سوز
جهان در جهان از بزرگی و فر	بخوردی در آن گوهر پاک در
روانش ز پیران آموز گار	بدانش بر آشوفته روز کار
دمش هوش بخش و لبش بدله سنج	به بیجاده گوهر فشان گنج گنج
بهین پرور از خسرو روز گار	مهمین پیر دستورش آموز گار
ز رفتار این گنبد گوژ پشت	سراینده با او ز نرم و درشت
صبا گلبنش را پرستنده	درش رایکی رازدان بنده
سزد گر خداوند بینش شود	سزد گر براز افرینش شود

محمود میرزای قاجار این قصیده را در رثا و تألیف از مرگ صبا و تاربخ و فوات آن مرحوم گفته:

ایدریغا که منکسف گردید	مهر تابان آسمان سخن
داد کز کین دهر حادثه زای	رفت بر باد خاندان سخن
آه و افسوس بست رهزن مرگ	راه از کین بکاروان سخن
حیف و صد حیف از صبا کش طبع	بود دریای بیدران سخن

در همه ملک نظم او را بود
 آسما نش نهاده بود لقب
 بود بر رخس نظم در گیتی
 بود از آبیاری کلکش
 هر دمی صد مسیح کرده عیان
 طبع او گشت تا سخن گستر
 تاروان از تنش روان گردید
 چون زبان بست از سخن در دهر
 رفت بیرون ز جسم او چون جان
 بوستان حیات او چو خزان
 الغرض رفت چون بسوی جنان
 گفت محمود بهر تاریخش
 زیور دوش طیلسان سخن
 آسمان قدر قهرمان سخن
 پوردستان هفت خوان سخن
 تازہ گلہای گلستان سخن
 مریم طبعش از نپان سخن
 شد جهان گیر داستان سخن
 گشت از تن روان روان سخن
 بسته شد در دهان زبان سخن
 رفت بیرون ز جسم جان سخن
 شد خزان دیدہ بوستان سخن
 آن کهن پیر دودمان سخن
 (حیف شد از جهان جهان سخن)

۱۲۴۸

این قصیده را صاحب در تعریف شهر خوی منیل بمدح جعفر قلیخان دنبلی گفته و از ریاض الجنة صفحه ۴۰۷ نقل میشود: *م انسانی و مطالعات فرهنگی*

عین عبارت سر لوح قصیده اینست: «املح الشعراء والادباء آقا فتحعلی تبریزی الاصل و کاشانی المسکن که در این ایام در دیوان اعلیٰ بمنصب ملک الشعراء تبری سر افراز است در تعریف شهر خوی و توصیف امیر زاده نامدار و الاتبار شوکت شعار جعفر قلیخان گفته و هی هذا»

قصیده

تعالی الله ای خوی که دارد ز اختر
 زهر روضه ات آید اشجار دلکش
 چو در صحن جنت خرامنده غلمان
 ترا آسمان خواندمی گرن بودی
 بناها پت ای روضه جنت آیین
 خوی خجلت از تو برخ چرخ اخضر
 بهر دو حهات باشد از هار از هر
 چو در اوج گردون فرو زنده اختر
 رخ آسمان از کواکب مجدر
 عمارات ای خطه آسمان فر

که هر يك ز قصر بهشت است احسن
 به زینت همه به زخلد مزین
 بخاك تو ترویج روحست مدغم
 مشام سپهر از مشیمت مورد
 دل آرا نهال تو چون نخل طوبی
 بصحن فرح بخش فردوس فرت
 کند خنده در مرغزارت شقایق
 بود در تو رعنا درختان دلکش
 چو رعنا و شاقان پا کیزه سیرت
 به بزم ارم نظم والسی و الا
 سپهر قوت جهان مروت
 خدیو فلک رتبه جعفر قلیخان
 زهی نافذ الامر میری که گردد
 در آئینه رویش اسرار عالم
 جمال و جلالتش که بادا مؤید
 فروزنده ماهی است بر چرخ دانش
 همایون درختی است در باغ دولت
 ایا شهر یاری که خورشید تابان
 ز شمشیر خونریزت از يك اشارت
 نشینی چو بر مسند بندل سازی
 ندیده عدیل تو این هفت آبا
 کف تو که جود بارنده ابری
 خداوند گارا مرا بود عمری

که هر يك ز کاخ بهشت است برتر
 بزبور همه به زچرخ مزور
 در آب تو تاثیر جانست منمیر
 هوای جهان از شمیمت معنیر
 گوارا زلال تو چون آب کوثر
 که فردوس فردیش باشد ز دفتر
 زند طعنه در جو بیارت صنوبر
 بود در تو زیبا نهالان دلبر
 چو زیبا غلامان پا کیزه منظر
 بقصر فلک فر دارای داور
 خدیو مؤید امیر مظفر
 که بر سروران جهان است سرور
 ز امرش مبدل قضای مقدر
 چو صورت در آئینه آید مصور
 جمال و جلال خداراست مظهر
 که از مهر تابان بود رایش انور
 که عدلش بود برك و جودش بود بر
 اگر بر خلافت بر آید ز خاور
 شود شق چو ماه از بنان بیمبر
 همه مفلسانرا چو قارون توانگر
 نزاده نظیر تو این چار مادر
 که از وی گهی سیم بارد گهی زر
 همان شوق در دل همان شور در سر

که از طالع سعد و بخت همایون
 زبانیست هر موی من شکر گویان
 صباهان! نهال سخن را مبادا
 گرفتم که مدحت بود دسته گل
 کسی گل بگلشن برد ارمغانی
 زبان در کش از مدح خوانی و آنکه
 الا تا که مینا بگرید چو عاشق
 حسود تو همواره گریبان چو مینا
 به بزم شوم مدح خوان، مدح کستر
 که این دولتتم باشد اکنون میسر
 که جز شرمساری نیارد به بربر
 گرفتم که وصفت بود درج گوهر
 کسی در بعمان فرستد ره آور؟
 یکی از برای دعا کف بر آور
 الا تا که ساغر بخندد چو دلبر
 ولی تو پیوسته خندان چو ساغر

آثار معاصران

شد بشر چیره بر این نه فلک و پنج رواق

آقای آذری تحت عنوان فوق اشعاری برای درج در این نشریه فرستاده اند و ما

قسمتی از آنرا در اینجا میآوریم:

ساقی مجلس بر خیز و در این خلوت انس
 تاشوم سرخوش و اسرار حقیقت گویم
 بشد آندوره که خال و خط و گیسو و کمر
 شعرا را بد سر لوحه دیوان کمال
 باد گلرنگم کن کرم از کاس و ناق
 یعنی از علم و هنر مدح کنم نر عشاق
 زلف پر چین و خدنگ مژه و سیمین ساق
 ادب را بد سر دفتر و زیب اوراق
 مدحت علم و هنر کن که ندارد اغراق

بسالح هنر و جوشن فضل و دانش
 علم بنمود بسی شوره زمینها معمور
 شد بشر چیره بر این نه فلک و پنج رواق
 جهل کرده است بس امصار و مدائن رستاق
 دانش امروز چنان کرده ترقی که بشر
 همچو سیمرغ نماید طیران در آفاق